

امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام در قرآن و سنت

محمد باقر شریعتی سبزواری*

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۷/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۱۰

چکیده

در این مقاله سعی شده است به پرسش اساسی مسلمانان به ویژه قشر تحصیلکرده در مورد تعداد امامان و خلفای واقعی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از قرآن و سنت پاسخ‌گو باشیم به ویژه از آیه ﴿ان عدّة الشهور عندالله اثنتی عشر شهراً فی کتاب الله﴾؛ به یاری شواهد و قراین لفظی و عقلی و به کمک روایات دوازده امام را استنباط کرده و برای همه مسلمانها بازگو سازیم، چرا که اگر به نام آنها در متن قرآن تصریح می‌شد با تحریف و جایگزین ساختن اسامی دیگر اختلافات ویرانگری به وجود می‌آمد و بسا قرآن از حجیت و اعتبار ساقط می‌شد، چنان چه از فاطمه علیها‌السلام به کوثر تعبیر شده و از امام علی علیه‌السلام به قمر، وانگهی قرآن یک اعجاز ابدی است؛ محکماتی دارد و متشابهاتی و لطایفی و حقایقی و بطونی، تا مسلمانها در هر سطحی از نظر علمی و فلسفی و عرفانی باشند از آن بهره‌مند گردند. ما در خصوص تأویل آیه به منابع معتبر اهل سنت استدلال کردیم تا حقانیت مذهب اثنی عشر بهتر تثبیت گردد.

کلیدواژه‌ها: ائمه دوازده‌گانه، ماه‌های حرام، تأویل، تفسیر، متشابهات، محکمات.

مقدمه

این، یک بحث جدی و اصولی است که آیا می‌توان مسئله امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام با تمام اهمیتی که دارد از قرآن کریم استنباط کرد؟

*. محقق و پژوهشگر حوزه مهدویت.

صحیح است اگر اسم و رسمی از امامان در قرآن بود، قطعاً دستخوش تحریف قرار می‌گرفت و هر مذهبی از مذاهب اسلامی امامانی را جایگزین آن‌ها می‌ساختند؛ ولی نمی‌توان پذیرفت در قرآن - هر چند با رمز و کنایه - به این مسأله اشاراتی نشده باشد.

احادیث متواتری از رسول اکرم ﷺ در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است که می‌گوید: خلفای راستین پیامبر ﷺ دوازده نفرند. البته برخی از اهل سنت تفسیرهای گوناگونی ارائه داده‌اند؛ ولی دانشمندانی از اهل سنت که بهره‌ای از انصاف دارند، تصریح کرده‌اند که مقصود، امامان دوازده‌گانه از اهل بیت علیهم‌السلام هستند که علی ابن ابی طالب علیه‌السلام در رأس آن‌ها قرار دارد و همگی آن‌ها از قریش یا بنی هاشم می‌باشند و آخرین آن حضرت مهدی علیه‌السلام است (احمد حنبل، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۵؛ ترمذی، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۵؛ هیثمی، ۱۴۱۷: ص ۱۱۳؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۸: ج ۴، ص ۵۱۰).

اکنون یک پرسش اصولی در این جا مطرح می‌شود که با توجه به اهمیتی که امامت و خلافت در اسلام دارد، چرا در قرآن به صراحت، سخنی از دوازده امام به میان نیامده است، تا فصل الخطابی برای مذاهب اسلامی باشد و مسلمانان از این طریق بتوانند به اتحاد حقیقی دست یابند.

در پاسخ به این پرسش، ذکر مقدماتی لازم است:

۱. همه مسائل در قرآن نیامده است

بدون تردید، همه مسائل و احکام اسلامی به صورت کلی و جزئی با حفظ کمیت و کیفیت، در قرآن کریم نیامده است و مراد از آیه ﴿لَا رَظْبَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ﴾ (انعام، ۵۹) مقام علم الهی است نه قرآن کریم. اگر در برخی از روایات هم به لوح محفوظ تفسیر شده، مقصود، همان علم الهی است.

قرآن کریم، به مثابه قانون اساسی است که بیشتر به کلیاتی از اصول عقاید

(توحید، نبوت و معاد) و اجمالی از احکام عبادی و جزایی، فردی، اجتماعی و اخلاقی پرداخته و سایر مقررات و تفصیل احکام عملی و جزایی و مدنی را به سنت نبوی موکول نموده است؛ چرا که به حکم ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾ (نجم، ۵-۳)، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و گفتار او جز وحی الهی چیزی نیست که به وی تعلیم و القا می‌شود؛ پس گفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عین وحی است و مطابق آیه ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر، ۷) مسلمانان موظف هستند به اوامر و نواهی حضرت رسول به عنوان دستور الهی عمل کنند؛ گرچه در قرآن نباشد؛ به همین دلیل، سنت نبوی، برای همه مسلمان‌ها، حجت شرعی و تکلیف آور می‌باشد. آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء، ۵۹) نیز همین حقیقت را بیان می‌کند و مقصود تنها اطاعت رسول در بیان احکام و مسایل دینی که در متن قرآن آمده نیست؛ بلکه مراد، اوامر و نواهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جنگ و صلح و سایر احکام و مسایل اجتماعی است.

۲. بعضی از رموز قرآن برای ما قابل درک نیست

قرآن - همان گونه که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صراحت بیان شده و نیز به دلایل اعجاز - کلام الهی است، نه سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از سنخ نوشتار بشری نیست (متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۱۰۳)؛ به همین دلیل بشر از آوردن یک سوره کوچک مثل آن عاجز است و از نظر معنا نیز تفسیری دارد و تأویلی، باطنی دارد و ظاهری، عباراتی دارد و اشاراتی، حقایقی دارد و لطایفی، محکماتی دارد و متشابهاتی (همان، ص ۴؛ صبحی صالح، ۱۳۸۷: خ ۱۸) که برای هر یک، مخاطبان ویژه‌ای است. بسا ممکن است رموز همه مسائل در این کتاب باشد؛ ولی فعلاً و در شرایط کنونی نمی‌توانیم آن رموز را درک کنیم و در آینده روشن خواهد شد.^۱

۱. در اصطلاحات منطقی و عرفانی و متون سمبلیکی گاهی برای کلمات معنایی است غیر از معنای عرفی و لغوی

فخر رازی در مقدمه تفسیرش درباره سوره حمد می‌گوید: «ممکن است از فواید و نفائس گران سنگ سوره حمد، ده‌ها هزار مسأله و حکمت استنباط شود؛ گرچه حسودان بعید می‌شمارند» (فخر رازی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۳).
وی درباره جمله «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» می‌گوید: «مشمول بر ده‌ها هزار مسأله است» (همان، ص ۴).

در هر حال، کلام خدا، مشتمل بر بطون و معانی فراوان و عجایب بسیار است و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: القرآن بحر، لا یدرک قعره. له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم عمیق، ظاهره انیق و باطنه عمیق ... لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائب؛ برای قرآن، ظاهری است و باطنی؛ ظاهرش حکم است و دستور و باطنش علم است و حکمت. صورتش زیبا و نشاط آور و باطنش مانند دریا عمیق و ناپیدا است. عجایب آن، قابل شمارش نیست و غرابیش را پایانی نباشد (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۹۲، ص ۱۷ و ج ۷۷، ص ۱۳۴؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۷، ص ۴۰۲).

مولوی می‌گوید:

حرف قرآن را بدان که ظاهری ست	زیر ظاهر، باطنی بس قاهری ست
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که درو گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی‌نظیر بی‌ندید
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی ست	که نقوشش ظاهر و جانش خفی ست

....→

و مراد نویسنده مربوط به معانی اصطلاحی است نه ظاهری و از باب استعاره و مجاز آمده است. و بسا ممکن است معنای ظاهری برای افراد معمولی گمراه کننده باشد مانند شعر حافظ
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
«می» در اصطلاح عرفان به معنای شراب نیست، بلکه هر جذبه‌ای که سالک را متحول کند به آن «می» گفته می‌شود.

۳. تفسیر و تأویل چیست؟

تفسیر در لغت، به معنای کشف و اظهار و پرده برداری است. «اسفر الصبح» یعنی صبح گاهان دمید یا زن پرده از رخسارش افکند (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۶، ص ۳۶). کلمه تأویل، هفده بار در قرآن آمده است و به معنای بازگشت دادن چیزی به هدف اصلی و نهادن آن در جایگاه واقعی آن است. اگر تفسیر، مطابق قواعد ادبی باشد، در آن محدودیتی نیست؛ ولی در تأویل - همان گونه که از آیه ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران، ۷) بر می آید - محدودیت برقرار است و فقط پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام از تأویل آیات آگاهند. تفسیر، بیان مفاهیم وضع الفاظ است؛ خواه حقیقت باشد یا مجاز؛ ولی تأویل باطن معنای لفظ است (سیوطی، ۱۳۷۰: ج ۴، ص ۱۹۳).

راغب اصفهانی می نویسد: «تفسیر، اعم از تأویل است و بیشترین کاربردش در الفاظ و مفردات است؛ اما تأویل، بیشترین کاربردش در معانی و جمله‌ها است» (راغب، ۱۴۱۸: کلمه فسر). به همین دلیل است که اجرای احکام الهی غالباً بر اساس تفسیر است و گاهی بر پایه تأویل؛ ولی عمل به تأویل کار کسانی است که از علم غیب، بهره‌مند و از گناه، معصوم می‌باشند. در قرآن مجید می‌خوانیم: حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام هم سفر شد و مشاهده کرد او کارهای عجیبی انجام می‌دهد که با ظواهر شرع نمی‌سازد؛ کشتی مستمندان را سوراخ می‌کند، دیوار خراب شده را تعمیر می‌نماید و نوجوانی را بدون جرم و گناه می‌کشد. این کارها برای حضرت موسی علیه السلام تحمل ناپذیر بود؛ از این رو حضرت خضر علیه السلام آن پیامبر بزرگوار، نخست حکمت کارهایش را بازگو کرد و سپس فرمود: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾؛ و به زودی تأویل کارهایی را که نتوانستی تحمل کنی به تو خبر خواهم داد (کهف، ۷۸).

تعبیر بعضی از خواب‌های پیچیده نیز از این مقوله است؛ یعنی برگرداندن مضمون ظاهری رؤیا به مفهوم واقعی آن. قرآن کریم از زبان حضرت یوسف علیه السلام

پس از رسیدنش به حکومت و خضوع یازده برادر او و آمدن پدر و مادرش، می‌فرماید: ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلِ﴾؛ ای پدر جان! این است تأویل رؤیای پیشین من» (یوسف، ۱۰۰) که اشاره است به خضوع یازده برادر و پدر و مادرش برابر او.

دوازده امام عليه السلام در قرآن

با توجه به این مقدمات، اینک در پاسخ پرسش مطرح شده می‌گوییم: در قرآن کریم به صورت کلی و به طریق رمز و راز، از دوازده امام عليه السلام یاد شده است که این مطلب را پس از بررسی و دقت می‌شود فهمید، چرا که بعضی از آیات متضمن قرائن و شواهد کلامی و عقلانی است که پس از تأمل بسیار و با کمک تفسیر و تأویل، می‌توان به آن دست یافت. در عین حال، معنای ظاهر آن نیز برای عموم درست است و حجت به شمار می‌رود. این آیه که به شمار امامان اشاره می‌کند، چنین است: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَزَلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾؛

تحقیقاً شمار ماه‌های سال، دوازده ماه است. این حقیقت در کتاب خدا و روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، چنین بوده است. از این دوازده ماه، چهار تا، حرام است. این است دین استوار. پس در آن چهار ماه حرام، به خویشتن ستم روا مدارید» (برائت، ۳۶).

قراین و شواهد کلامی

نکته‌ها و قراینی در آیه مذکور هست که می‌تواند خوانندگان هوشیار و عالمان با انصاف را با یاری فکر و تأمل، به مقصد اصلی و تأویل باطنی رهنمون باشد. این نکات، عبارت‌اند از:

۱. میان تمام ملت‌ها و پیروان مکتب‌ها، سال دوازده ماه است و این، موضوعی

است بسیار بدیهی و هیچ خردمندی آن را انکار نمی‌کند؛^۱ از این رو آوردن ادات تأکید بر اثبات این که هر سال، از دوازده ماه تشکیل شده است، با حفظ فصاحت و بلاغت آن، تأییدی است بر وجود ماه‌های قمری، نه شمسی. در عین حال، باید توجه داشت که افزوده شدن این نوع قرائن کلامی، خواننده را به یک معنای باطنی نیز راهنمایی می‌کند؛ چرا که گفته‌اند: «زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی؛ افزایش حروف، مقدمات، قیود و قرائن لفظی و مقامی، دلیل است بر فزونی معانی».

۲. قید «عند الله» در آیه به حسب ظاهر، مقابل «عند الناس» است؛ یعنی شاید سال، نزد همه مردم دنیا دوازده ماه نباشد. البته ممکن است قید مذکور، اشاره به قانون خلقت و بیانگر سیر طبیعی ماه نیز باشد؛ زیرا ممکن است مردم، سال و ماه‌ها را از نوع قراردادهای اعتباری و عرفی بدانند و طبق خواسته خود به کمک افکار عمومی با وضع قوانین اعتباری تغییر دهند؛ چنان که مسلک پوشالی «بابی» و «بهایی» سال را به زعم خود نوزده ماه دانسته و ماه را نیز نوزده روز قرار داده‌اند.

واژه «عند الله» گذشته از این، به طور غیر مستقیم می‌خواهد این گونه عقاید انحرافی را نفی کند، تا آنچه که مطابق حرکت کائنات است و بر محور حق می‌گردد، به اثبات برساند؛ یعنی حرکت زمین به گرد خورشید و ماه، تولید فصول چهارگانه می‌کند و ماه و سال را مشخص می‌سازد.

۳. قید «فی کتاب الله» به قرینه «یوم خلق السموات و الأرض» شامل تورات، انجیل، زبور داوود و صحیفه‌های ابراهیم خلیل و نوح نبی می‌شود و قرآن را نیز در بر می‌گیرد؛ یعنی در تمام کتاب‌های آسمانی، این حقیقت عینی و طبیعی که سال، دوازده ماه دارد، منعکس شده و بیانگر این است که در غیر کتاب‌های آسمانی، ممکن است خلاف این گفته شود؛ در صورتی که در کتاب‌های آسمانی و

۱. البته بابت و بهائیت که ادیان ساختگی و پوچند، ماه را نوزده روز می‌دانند و هر سال را ۱۹ ماه که سال می‌شود ۳۶۱ روز.

اعتقاد ملت‌ها، سال به دوازده ماه تقسیم شده است؛ مانند سال و ماه‌های رومی، ایرانی، عربی، اروپایی، چینی و ژاپنی. البته اسامی ماه‌ها میان ملت‌ها مختلف است؛ ولی شمارگان آن‌ها از دوازده ماه تجاوز نمی‌کند. وانگهی، کتاب تکوین را نیز در بر می‌گیرد؛ چرا که در سیر ساختار طبیعی و حرکت زمین، ماه‌های قمری همواره دوازده بار طلوع و غروب دارند.

۴. از همه مهم‌تر، جمله «ذلک الدین القیم» است که دوازده ماه را دین استوار و آیین مستقیم به شمار آورده است. ممکن است گفته شود جزء دین بودن ماه‌ها، به علت این است که برخی ماه‌ها مشتمل بر احکام و تکالیفی خاص است؛ مانند ماه مبارک رمضان که روزه گرفتن در آن ماه بر مسلمان‌ها واجب می‌شود یا ماه ذیحجه که حج خانه خدا بر کسانی که استطاعت دارند، واجب می‌شود؛ ولی آیه در مقام بیان این حقیقت است که تمام ماه‌های دوازده‌گانه جزء دین استوار و مستقیم است، نه این که چون بعضی از ماه‌ها مشتمل بر دستورات دینی می‌باشد و در ماه‌های دیگر، فرایض مذهبی دیده نمی‌شود، آیه تمام آن‌ها را جزء دین واقعی می‌شمارد. نیز این امر، از باب تغلیب نمی‌تواند باشد؛ چرا که غلبه با ماه‌هایی است که احکام واجب در آن‌ها نیست.

علاوه بر این که از فراز «ذلک الدین القیم» چنین برداشت می‌شود که هر ماهی به نوبه خود و مستقلاً جزو دین می‌باشد. علاوه بر این، مشرکان و مکاتب الحادی نیز معتقدند هر سال دوازده ماه دارد، بدون این که در مذهب شرک، ماه‌های دوازده‌گانه را دخیل بدانند.

۵. «فلاتظلموا فیهن أنفسکم» به حسب ظاهر می‌خواهد بگوید در ماه‌های حرام با ایجاد جنگ و نزاع، به خودتان ظلم مضاعفی روا ندارید. در هر حال، ظاهر آیه نیز بر همه مسلمان‌ها حجت و بر همگان تکلیف آور است که در ماه‌های حرام، جنگ و خون ریزی را ترک کنند، تا حرام مضاعفی مرتکب نشوند. همه این تفسیرها به نوبه خود صحیح هستند؛ ولی آیات قرآن بر خلاف معمول مکتوبات بشری،

تفسیری دارد و تأویلی، ظاهری دارد و باطنی و در باطن آن نیز باطنی است و... که همگی حجت هستند و با هم تضادی ندارند.

مقتضای اعجاز قرآن

وجود الفاظ و در معانی اعجاز قرآن مجید ایجاب می‌کند که هم تفسیر ظاهری حجت باشد و هم مفهوم باطنی و تأویل‌ها؛ چرا که این مفاهیم، در طول هم قرار دارند، نه در عرض یک‌دیگر. هر مخاطبی در خور ظرفیت و استعدادی که دارد می‌تواند دقایق و حقایق مضاعفی را از کتاب الهی بفهمد؛ به ویژه آن دسته از آیاتی که در بردارنده قرائن لفظی و عقلانی و قرینه مقامی است که عبور از مفهوم ظاهری را به سوی معانی باطنی با رعایت احتیاط و دقت کافی، تأیید می‌کند.

افزون بر این، اگر اسامی امامان در آیات قرآن به گونه صریح و مشخص ذکر می‌شد، نه تنها موجب وحدت مذاهب اسلامی نمی‌گردید، بلکه زمینه تحریف و تغییر قرآن مجید فراهم می‌شد؛ زیرا از سوی منحرفان و فرقه‌های مختلف اسلامی، اسامی دیگری جایگزین آن‌ها می‌شد و در نتیجه بین مسلمانان درباره نسخه‌های قرآن اختلافات شدیدی پیش می‌آمد و هر گروهی قرآنی را با اسامی خاص پیشوایان خود به چاپ می‌رساندند و قرآن از حجیت و سندیت می‌افتاد. البته همان‌گونه که یادآوری شد، در خصوص این آیه و برخی آیات دیگر، به دلیل اهمیت معنای باطنی، قیود و قرائنی ذکر شده است که به وضوح، ما را به وجود دوازده امام و خلیفه رهنمون می‌سازد.

وانگهی جا داشت گفته شود مشتمل بودن سال بر دوازده ماه میان همه انسان‌ها یک اجماع جهانی است و هیچ کس در آن تردید ندارد؛ از این رو به کار بردن این همه تأکیدهای لفظی مثل: «ان»، «عند الله»، «یوم خلق السموات و الارض» و «فی کتاب الله» ضرورتی نداشت. باید گفت صحیح است؛ ولی قطعاً در این نوع بیان، حکمت‌های ظاهری و اسرار باطنی در میان بوده است که مسلمانان را

می‌خواهد به تأویل آیه نیز برساند. عبارت «منها أربعة حرم» به حسب ظاهر، به ماه‌های حرام اشاره دارد و تکالیف فردی و اجتماعی را مشخص می‌کند؛ ولی در مقام تأویل، اشاره به امامان چهارگانه است که به دلایلی باید حرمت آن‌ها را مسلمانان بیش‌تر پاس می‌داشتند که حرمت شکنی کردند.

تأویل چهار ماه حرام به چهار امام معصوم

در هر صورت اگر آیه فوق به دوازده امام تأویل شود، تمام تأکیدها مقبولیت یافته و حکمت، افزونی پیدا خواهد کرد و به مفهوم ظاهری آیه هم لطمه‌ای وارد نمی‌شود. در این صورت، تأویل نهایی از ماه‌های حرام - همان گونه که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است - عبارت می‌شود از چهار امامی که نامشان علی است: علی بن ابی طالب علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و علی بن محمد الجواد علیه‌السلام (عروسی حویزی، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۱۸۷؛ بحرانی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۴۰۴).

وجود اوصیای دوازده‌گانه در ادیان

از سوی دیگر، روایات بسیاری در منابع شیعه و سنی آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

هر سنتی که در ادیان گذشته بوده، مو به مو در آیین اسلام هم هست. از جمله این سنت‌ها، داشتن دوازده وصی و خلیفه است؛ چنان که غیبت و ظهور رهبر و امام نیز از سنت‌های ادیان ابراهیمی است که در اسلام نیز اصل غیبت و ظهور رهبری وجود دارد (طبرانی، بی‌تا: ج ۴، ص ۲۰۴؛ سیوطی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۴۴).

در این که پیامبران اولوا العزم هر یک دوازده وصی داشته‌اند، تردیدی نیست و در قرآن و سنت به برخی از آن‌ها تصریح شده است. موسی بن عمران علیه‌السلام دوازده نقیب، حضرت عیسی علیه‌السلام دوازده حواری و ابراهیم و نوح علیه‌السلام هم هر یک دوازده

وصی داشته‌اند. قرآن کریم به صراحت یا به کنایه، بعضی از آن‌ها را ذکر کرده است: ﴿وَقَطَعْنَا لَهُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ أَلْفَ بَابٍ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ﴾؛ قوم موسی را به دوازده گروه منشعب کردیم» (اعراف، ۱۶۰؛ مائده، ۱۲). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾؛ همانا خداوند، از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده نقیب و بزرگ از میان آن‌ها برانگیختیم» (همان). همان‌گونه که می‌بینیم، سخن از برانگیختن و انتصاب دوازده وصی است، نه انتخاب امت. آلوسی، از مفسران اهل سنت، ذیل همین آیه می‌نویسد: «نقبای بنی اسرائیل، وزیران موسی بودند و سپس به مقام نبوت رسیدند» (آلوسی، بی‌تا: ج ۶، ص ۷۸).

حتی کلمه «اثنتا عشره» در آیه ذیل نیز ظاهری دارد و تأویلی. در سوره بقره می‌فرماید: ﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَيْ عَشَرَ عِينًا﴾؛ [به موسی] گفتیم: عصایت را بر سنگ بکوب، [تا عصا را به سنگ زد] از آن، دوازده چشمه جاری شد» (بقره، ۶۰)؛ در صورتی که یک چشمه پر آب، به مثابه رودخانه بزرگ می‌توانست تمام اقوام بنی اسرائیل را سیراب کند؛ از این رو نجم‌الدین رازی در تفسیر بحر الحقایق در تأویل آیه فوق می‌گوید:

مقصود از آب، چشمه‌های حکمت است. چشمه‌های حکمت، حکیمان دوازده‌گانه را می‌طلبد و کلمه «لا اله الا الله» نیز از دوازده حرف تشکیل شده و هر یک از آن حروف، چشمه ساری است از علم و معرفت. حکمت این دوازده حرف در کلمه توحید و اخلاص است که اساس دین و سرچشمه نقیبان دوازده‌گانه‌اند و ممکن است رمز و اشاره به دوازده امام و خلیفه در تمام ادیان الهی نیز باشد.

در حقایق التفسیر ذیل آیه فوق از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که «عین» را به معرفت تأویل می‌کند و نخستین منزل معرفت را توحید و عبودیت می‌داند و آن را به موارد دیگر مانند چشمه صداقت و اخلاق سرایت می‌دهد (اسلمی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۴۶). مشابه این کلام در تأویل آیه ﴿وَبِئْرٍ مَّعْتَلَةٍ وَقُصْرٍ مَّشِيدٍ﴾ (حج، ۴۵)؛ نیز آمده

است. چاه‌های سرگردانی که صاحبانش نابود و آب‌هایش در زمین فرو رفته و بی‌مصرف مانده است؛ نه کسی از آن، آب برمی‌دارد و نه تشنه‌ای سیراب می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود:

مقصود از «قصر مشید»، آن قصری است که به دلیل عدم مراجعه مردم در حال خرابی است، و منظور از «بئر معطله» امام صامت و ساکت و راکد است و «قصر مشید» امام ناطق می‌باشد که مردم او را ترک کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۱: ج ۱۶، ص ۳۹۶).

در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ آثَنِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أَمَمًا﴾ (اعراف، ۱۶)؛ قوم موسی را به دوازده گروه منشعب کردیم تا هر سبطی طایفه‌ای باشند. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده، ۱۲)؛ و دوازده بزرگ و نقیب از میان قبایل بنی اسرائیل مبعوث کردیم تا [هر کدام امامی برای گروهی باشند و هر امامی از علم و حکمت الهی، گروه خود را سیراب کنند].

پس نتیجه می‌گیریم هدف از چشمه‌های دوازده‌گانه نقبای دوازده‌گانه‌اند که هر یک باید گروهی را رهبری و از سرچشمه حکمت سیراب کنند. اگر به آیه «یوم ندعوا کل أناس یامامهم»^۱ توجه کنیم، خواهیم فهمید همان امام که در دنیا امت را هدایت یا گمراه می‌کند همان رهبر آخرتی نیز هست که آنان را به بهشت یا جهنم می‌کشاند.

در خصوص امامان دین، آیات دیگری نیز هست که از طرق خاصه و عامه به امامان شیعه تفسیر و تأویل شده است و فرضاً اگر کسی اشارات و کنایاتی را که درباره امامان دوازده‌گانه در قرآن رسیده است، قبول نداشته باشد، از پذیرش احادیث نبوی که از طریق شیعه و اهل سنت به صورت متواتر رسیده است، گریزی ندارد. ما بخشی از آن احادیث را از باب نمونه می‌آوریم:

۱. هر گروهی به پیشوای خودشان در قیامت خوانده می‌شود.

امامان دوازده‌گانه در منابع اهل سنت و شیعه

جای هیچ تردیدی نیست که حضرت رسول اکرم ﷺ روایات مختلفی درباره امامان دوازده‌گانه بیان کرده است که از طریق مجامع حدیثی شیعه و سنی به تواتر به ما رسیده است. یکی از مضامین آن روایات این است که «خلفای بعد از من، دوازده نفرند که تمام آن‌ها از قریش یا بنی هاشم هستند». اکنون فهرستی از عناوین این نوع احادیث را می‌آوریم و برای فزونی بصیرت، از هر عنوان، نمونه‌هایی از روایاتی که از طریق منابع اهل سنت رسیده است، بازگو می‌کنیم.

الف. دوازده امام و تصریح بر آنان

مجموعه احادیثی که به مضمون فوق از سنی و شیعه به ما رسیده، ۲۷۱ حدیث است که به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. صحیح بخاری از محمد بن المثنی و او از غندر و به ترتیب از شعبه و عبدالملک نقل کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: «سمعت النبی ﷺ یقول: «یکون اثنا عشر امیراً» فقال کلمة لم أسمعها. فقال أبی: «یقول: کلهم من قریش» (ترمذی، همان: ج ۲، ص ۴۵)؛ در این حدیث، امامان دوازده‌گانه به دوازده امیر و رهبر تعبیر شده‌اند که از تبار قریشند.

۲. مسلم در صحیح خود، با سند صحیح از جابر بن سمره از پدرش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «ان هذا الأمر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش؛ قطعاً حاکمیت اسلام تمام نمی‌شود، مگر این که دوازده خلیفه بر او بگذرد که تمام آن‌ها از نسل قریش باشند» (مسلم، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۹۱).

۳. ابوداود نیز در صحیح خود از جابر بن سمره نقل می‌کند: «سمعت رسول الله یقول: «لا یزال الدین عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفة فکبر الناس وضجوا...»؛ شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «پیوسته دین اسلام، عزیز و سربلند خواهد بود، تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند. مردم تکبیر گفتند و بلند گریستند» رسول اکرم پس از

تکبیر و گریه شوق اصحاب، کلمه‌ای فرمود که آن را نشنیدم. از پدرم پرسیدم؛ گفت: «کلهم من قریش؛ همگی از قریشند» (سجستانی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۰۷).

به این مضمون، روایات فراوانی رسیده است که از مجموع آن‌ها به دست می‌آید که حضرت، به صورت قضیه شرطیه فرموده است: در صورتی که امامان دوازده‌گانه با اراده مردم بر امت حکومت کنند، ملت اسلام پیوسته عزیز و پیروز خواهند بود و اگر آنان حکومت نکنند، هرج و مرج پیش خواهد آمد؛ چنان که در حدیثی از پیامبر ﷺ پرسیدند: «ثم یكون ماذا؟ ثم یكون الهرج». چنان که در بعضی از روایات دیگر به فتنه‌های ویرانگری بعد از رحلت خود نیز اشاره کرده است.

در صحیح بخاری از طرق مختلف از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که فرمود: «یرد علی یوم القیمه رهط من أصحابی فیجلون عن الحوض فأقول: یا رب أصحابی. فبقول: إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک. إنهم ارتدوا علی أذبارهم قهقری؛ در قیامت، گروهی از اصحابم به من وارد می‌شوند. آنان را از حوض پراکنده و دور می‌سازند. عرضه می‌دارم: خدایا! این‌ها اصحاب من هستند. می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند؛ آن‌ها مرتد شدند و عقب گرد کردند» (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۱۸، ص ۱۴۸).
در صحیح مسلم نیز حدیثی مشابه از عایشه نقل شده است.

ب. برابر بودن خلفای پیامبر ﷺ با نقبای بنی اسرائیل

در یک سلسله از روایات، آمده است که خلفای بعد از پیغمبر ﷺ به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند. در این باب، از طریق شیعه و سنی مجموعاً چهل حدیث رسیده است که به نمونه‌ای از احادیث اهل سنت اکتفا می‌کنیم:

حاکم در مستدرک از مسروق نقل می‌کند: شبی در مسجد نشسته بودیم و قرآن می‌خواندیم. کسی پرسید: «ای ابا عبدالرحمن! آیا از پیامبر ﷺ پرسیدید که چند نفر خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد؟» گفت: «آری؛ پرسیدم. فرمود: اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل» (احمد حنبل، همان: ج ۴، ص ۵۰۱؛ سیوطی، همان: ج ۱، ص ۳۵۰؛ متقی هندی، همان: ح ۱۴۹۷۱).

ج. قریشی بودن دوازده امام

بیش از سی روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که می‌فرماید: خلفای دوازده‌گانه از قریش و تبار هاشم هستند. اکنون به دو نمونه از آن‌ها که از اهل سنت نقل شده، اشاره می‌کنیم:

۱. ابن ابی الحدید معتزلی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إن الأئمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم؛ تحقیقاً امامان از نسل قریش در نسل بنی هاشم کاشته شده‌اند و غیر آنان، صلاحیت امامت را ندارند و همچنین حاکمان از غیر بنی هاشم صلاحیت و شایستگی برای خلافت ندارند» (حاکم نیشابوری، همان: ج ۴، ص ۷۳).

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

سخن امام علی علیه السلام با اصول معتزله نمی‌سازد؛ ولی من سخن علی را قبول دارم؛ چرا که به گونه متواتر ثابت است که پیامبر در شأن او فرمود: «إنه مع الحق و إن الحق یدور معه حیث دار؛ علی، تحقیقاً با حق است، به هر سو بگردد، حق هم به همراه او می‌گردد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۸۷).

امامان دوازده‌گانه کیانند؟

مطابق روایاتی که امامان دوازده‌گانه را از قریش و از تبار هاشم می‌داند، می‌توان حکم کرد که امامان دوازده‌گانه از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند؛ چنان که شیخ سلیمان قندوزی حنفی، از محققان اهل سنت، در بیان مراد جدی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از احادیث اثنا عشر می‌نویسد:

مراد و مقصود حضرت رسول از روایات «اثنا عشر»، امامان دوازده‌گانه از اهل بیت آن حضرت می‌باشد و ممکن نیست آن را بر خلفایی از اصحاب حمل کرد؛ زیرا عدد آن‌ها کمتر از دوازده است. همچنین نمی‌توان بر خلفای بنی امیه هم حمل کرد؛ زیرا عددشان بیشتر از دوازده می‌باشد. مضاف بر این، به دلیل ظلم فاحشی که آن‌ها بر اولاد پیغمبر روا داشتند، بعید است که رسول اکرم آن‌ها را خلیفه خود بشناسد. دلیل سوم این که آنان از بنی هاشم نبودند.

ابوبکر بن عربی می‌نویسد:

اگر ما دوازده نفر را به حسب صورت شماره کنیم، به سلیمان منتهی می‌شود و حال آن‌که خلفای عباسی بیست و هفت نفرند. اگر از جهات معنوی آن‌ها را ردیف کنیم، پنج نفر می‌شوند خلفای اربعه و یکی هم عمر بن عبدالعزیز بوده من دیگر معنایی برای حدیث سراغ ندارم (ابن عربی، بی‌تا: ج ۹، ص ۶۸).

وانگهی علی و یازده فرزندان او از اهل بیت هستند که به اعتراف بزرگان اهل سنت با احدی از اصحاب و مردم قابل قیاس نمی‌باشند (ابن جوزی، بی‌تا: ص ۲۱۲؛ طبری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۸۰؛ حسکانی، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۷۰).

د. ذکر نام اول و آخر امامان دوازده‌گانه

یک سلسله احادیث است که نام اول و آخر امامان در آن ذکر شده است. در این باب، در مجموع، ۹۴ حدیث آمده است که به یک نمونه از طریق اهل سنت بسنده می‌کنیم.

حافظ ابراهیم جوینی با ذکر سند از عبدالله بن عباس نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود:

إن أولیایی و أوصیائی حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر أولهم أخی و آخرهم ولدی. قیل: «یا رسول الله! من اخوک؟» قال: «علی بن ابی طالب». قیل: «فمن ولدک؟» قال: «المهدی. إنه یملاها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»؛ خلفا و اوصیای من و حجت‌های خدا بعد از من، دوازده نفر خواهند بود که نخستین آن‌ها برادرم است و آخرین آنان، فرزندم. گفته شد: «ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: «علی بن ابی طالب». گفته شد: «فرزندت کیست؟» فرمود: «مهدی؛ همان کسی که دنیا را پر از عدل و داد کند، پس از این که پر از ظلم و جور شده باشد» (قندوزی، ۱۴۱۸: ص ۴۴۳).

ه. امامان دین از اهل بیت پیامبرند

روایاتی از طریق سنی و شیعه وجود دارد که نشان می‌دهد امامان دوازده‌گانه از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند. حافظ ابو منصور با سند خود از ابو سعید خدری

چنین روایت کرده است:

صَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا: «يَا مَعْشَرَ اصْحَابِي! إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ وَبَابُ حِطَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَسَسُوا بِأَهْلِ بَيْتِي، الْأُئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا». فقيل: «يا رسول الله! من الأئمة بعدك؟» قال: «اثنا عشر من أهل بيتي» أو قال: «من عترتي»؛ پیامبر با ما نماز جماعت اقامه کرد. پس از نماز ظهر، روی خود را به ما کرد و فرمود: «ای گروه‌های اصحاب من! بدانید مَثَلِ اهل بیت من، میان شما همانند کشتی نوح است؛ پس به اهل بیت من تمسک نمایید؛ یعنی امامان راشد از نسل من. اگر به ایشان تمسک پیدا کنید، قطعاً هرگز گمراه نخواهید شد» (همان، صص ۲۴۰-۲۴۲).

مرحوم اربلی می‌گوید:

بر علمای اهل سنت است که این دوازده نفر را برای ما مشخص کنند و آنان دو راه بیشتر ندارند: یا دوازده تن از غیر امامان شیعه معین می‌کنند که چنین چیزی امکان ندارد؛ چرا که حاکمان امر خلافت از صحابه و بنی امیه و بنی عباس، بیش از پنجاه تن هستند، یا اثبات کنند که اخبار وارده در این باب - با وجود تواتر و صحت سند - ضعیف و غیر صحیح هستند و نباید به آنها اعتماد کرد. در این صورت، همه مسلمان‌ها از آنان می‌پذیرند. یا ناگزیر، به قسم سوم ملتزم می‌شوند و چاره‌ای جز اعتراف به امامان دوازده‌گانه (مطابق عقیده شیعه امامیه) ندارند. مذهب زیدیه نیز باید به این عقیده ملتزم باشند؛ البته اگر انصاف و حق‌طلبی را راه و رسم خود قرار دهند و از عناد و لجاجت دست بردارند؛ چرا که اسم و رسم امامان دوازده‌گانه برای شیعه مشخص شده، آن هم با روایات متواتر و روشن که شک و تردیدی در صدور آنها از رسول اکرم ﷺ نیست (اربلی، همان: ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

روایات اهل سنت هم بر امامان دوازده‌گانه تصریح دارند؛ با وجود آن که آن بزرگواران را عملاً از خلافت ظاهری بازداشتند و از منصب خدادادی شان برکنار کردند؛ این امر، به عقیده امامیه ضرری نمی‌رساند؛ چرا که نشانه مظلومیت امامان شیعه است. بی‌جهت نیست که حضرت علی عليه السلام فرمود: «و ما على المؤمن من



غضاضه فی أن یکون مظلوماً مالم یکن شاکاً فی دینه...؛ برای مؤمن تازگی ندارد از این که مظلوم واقع شود، تا هنگامی که در دین شک نکند (تستری، بی تا: ص ۹۸). چنان که عمار بن یاسر در جنگ صفین گفت: «والله لوضربونا حتی یبلغونا سعفات هجر لعلنا أنا علی الحق و انهم علی الباطل؛ به خدا سوگند! اگر ما را به قدری بزنند، تا به منطقه نخلستان های خرمای هجر برانند و عقب نشینی کنیم، هر آینه یقین خواهیم دانست که بر حق هستیم و معاویه و اصحابش بر باطلند» (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).

خطیب خوارزمی با ذکر سند، این روایت را از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که خداوند متعال در شب معراج فرمود:

یا محمد! إني خلقتک و علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمة من ولد الحسین من شبح نوری و عرضت ولایتکم علی أهل السموات و الأرض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جدها کان عندی من الکافرین؛
ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از لمحه ای از نور خود آفریدم. آن گاه ولایت شما را بر اهل آسمان ها و زمین عرضه داشتم. پس هرکسی پذیرفت، نزد من از مؤمنان به شمار می آید و کسی که انکار کرد، در شمار کافران قرار می گیرد... (جوینی، ۱۴۰۰: ج ۲، ص ۳۱۹؛ قندوزی، همان: ج ۳، باب ۹۳، ص ۱۶۰).

و. دوازده امام با ذکر نام و نشان

در منابع سنی و شیعه در این باب، پنجاه حدیث رسیده است که به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

در کتاب *فوائد السمطين* از مجاهد و ابن عباس حدیثی نقل شده است که به ترجمه آن می پردازیم:

یک نفر یهودی به نام «نعثل» به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و پس از پرسش درباره خداوند و پاسخ گرفتن، پرسید: «اکنون از وصی و جانشین خودت بگو که کیست؟ چرا که پیغمبران اولوالعزم همگی وصی و خلیفه داشته اند و موسی،

پیامبر ما یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.»

پیغمبر ﷺ فرمود: «وصی من، علی بن ابی طالب است و پس از وی دو سبط من حسن و حسین هستند و پس از آن دو، نه تن از امامان از صلب حسین خواهند بود.»

یهودی عرض کرد: «ای محمد! نام و مشخصات آن‌ها را برایم بیان کن.» فرمود: «بعد از حسین، پسرش علی است و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش جعفر و بعد از او فرزندش موسی و بعد از وی فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و پس از وی فرزندش علی و بعد از او و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش مهدی است؛ این‌ها هستند امامان دوازده‌گانه.»

یهودی گفت: «بگو تا بدانم علی و حسن و حسین، مرگشان چگونه است؟» فرمود: «علی با شمشیری که بر فرقش زده می‌شود، کشته می‌شود و حسن، به زهر جفا و حسین، سرش از بدنش جدا می‌شود.»

یهودی پرسید: «جایگاه آنان کجاست؟» فرمود: «در بهشت، در مقام من هستند.»

یهودی فریاد زد: «شهادت می‌دهم: معبودی جز خداوند نیست و این‌که تو رسول او هستی و شهادت می‌دهم که آنان بعد از تو اوصیایت هستند. من در کتاب‌های پیشین و در آنچه موسی با ما عهد کرده بود، یافتم که در آخر الزمان پیغمبری خواهد آمد که به او احمد و محمد گفته می‌شود. او خاتم همه پیامبران است و بعد از وی پیامبری نیست و نخواهد آمد و پس از او، اوصیایش دوازده نفرند. اول آن‌ها پسر عمّ و شوهر دختر او است و دوم و سوم، دو برادرند از فرزندان پیغمبر، اولی را به وسیله شمشیر می‌کشند و دومی را به وسیله زهر و سومی را با عده‌ای از اهل بیتش با لب تشنه در غربت، شهید می‌کنند... نه نفر از اوصیای پیغمبر اسلام از فرزندان سومی هستند. اوصیای پیامبر به عدد اسباط بنی اسرائیل دوازده نفرند.»

پیغمبر فرمود: «آیا اسباط را می‌شناسی؟»

عرض کرد: بلی. اول از اسباط، لای بن برخیا است. هم او بود که شریعت خویش را پس از فرسوده شدن، ظاهر ساخت و با قرطیسای - قرشیطا - پادشاه جنگید تا او را کشت». سپس پیغمبر فرمود: «در امت من نیز همان واقع خواهد شد که در بنی اسرائیل رخ داد. امام دوازدهم از فرزندان من غیبت می‌کند و دیده نمی‌شود. او روزی ظاهر خواهد شد که از اسلام، جز اسمی باقی نمانده باشد و از قرآن و کلام خدا مگر درسی باقی نباشد. در این موقعیت است که خدای متعال، اذن ظهور می‌دهد، تا او اسلام را تجدید نماید. خوشا به حال آنان که او را دوست داشته باشند و از وی پیروی نمایند! و بدا به حال دشمنان و مخالفان وی و خوش به حال آنان که از وی راهنمایی بجویند! (قندوزی، همان: ص ۴۴۰-۴۴۲؛ جوینی، همان: ج ۲، صص ۱۳۲ و ۱۳۴).

منابع و مأخذ

۱. آلوسی، ابوالفضل محمود، روح المعانی، تهران، جهان، بی تا.
۲. ابن بی‌الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن جوزی، شمس الدین مظفر یوسف، تذکرة الخواص، بی جا، بی تا.
۴. ابن عربی، ابوبکر، عارضة الاحوذی، شرح سنن ترمذی، بی جا، بی تا.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
۷. اسلمی، ابی عبدالرحمن محمد بن حسین بن موسی، حقایق التفسیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۸. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۷ق.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار ابن اکثیر، ۱۴۰۷ق.
۱۰. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.
۱۱. تستری، نور...، الصوارم المحرقة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۱۲. جصاص الرازی الحنفی، احمد بن محمد، احکام القرآن، بی جا، بی تا.
۱۳. حاکم حسکانی، عبدا... بن عبدا... بن احمد، شواهد التنزیل، وقواعد التفضیل، بی جا، بی تا.
۱۴. حموی، علی بن محمد، فراید السمطین، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی الفاظ القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۱۶. سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۷. سیوطی، عبدالرحمان ابوبکر، الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الاتقان، قم، شریف رضی، ۱۳۷۰ش.
۱۹. شیبانی، احمد حنبل، مسند احمد، مصر، مؤسسه قرطبه، بی تا.
۲۰. صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، بی جا، ۱۳۸۷ش.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۲۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، قاهره، مکتبه ابن تمیمیه، بی تا.
۲۳. طبری، ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محب الدین، ریاض النضره، بی جا، بی تا.
۲۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نورالتقلین، قم، علمیه، ۱۴۱۲ق.
۲۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث، چ ۲، ۱۴۱۱ق.
۲۶. قندوزی، سلیمان ینابیع الموده، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۸ق.

٢٧. متقى هندی، علاء الدين على، *كنز العمال في سنن الاقوال والافعال*، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
٢٨. مجلسي، محمدباقر، *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٢٩. مستشيرى، مسلم بن حجاج، *صحيح مسلم*، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
٣٠. نهروانى مدنى، عمر عارف، *مناقب احمد بن حنبل*، بى جا، بى تا.
٣١. هيتمى، ابن حجر، *الصواعق المحرقة*، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٨ق.